

# هدف اسفندیار

تحلیلی از عباس پورگرامی

حکیم ابولقاسم فردوسی، ابر مرد بی بدیل ادب ایران، حماسه رستم و اسفندیار را با دقت و مهارت بسیار سروده و برای، پارسی زبانان به یادگار گذاشته است. این حماسه غم انگیز حکایتی است از نیرنگ گشتاسب، اندرز کتایون، فروتنی رستم غرور اسفندیار، هوشمندی زال، تدبیر سیمرغ، و اشگ و اه ایرانیان

داستان از انجا آغاز می شود که گشتاسب به دفعات متعدد از دادن تاج و تخت به اسفندیار عهد شکنی می کند. در نهایت گشتاسب توسط وزیر ستاره شناس خود جاماسب از امکان مرگ اسفندیار بدست رستم آگاه می شود و او را به ماموریتی بی فرجام می فرستد. به بهانه نافرمانی خاندان زال، گشتاسب از اسفندیار می خواهد که به زابل رفته زال، رستم، زواره و فرامرز را دست بسته نزد او بیاورد. اسفندیار علیرغم آگاهی از نیرنگ پدر با سپاه خود عازم زادگاه رستم می شود. در راه، شتر کاروان به زمین می نشیند و حرکت نمی کند. اسفندیار رفتار ان حیوان را به فال بد گرفته و دستور ذبح او را می دهد

ورا هوش در زاولستان بود  
به دست تهم پور داستان بود

سوی سیستان رفت باید کنون  
به کار اوری زور و بند و فسون

برهنه کنی تیغ و گوپال را  
به بند اوری رستم زال را

زواره فرامرز را همچنین  
نمانی که کس نشیند به زین

سپارم ترا تخت و گنج و سپاه  
نشانمت با تاج در پیشگاه

کتایون که بسیار از نیرنگ گشتاسب اشفته شده است اسفندیار را از پذیرش تقاضای پدرش برحذر می نماید. علیرغم یادآوری پند مادر، اسفندیار به سفر خود به سیستان ادامه می دهد

ببندی همی رستم زال را  
خداوند شمشیر و گوپال را

ز گیتی همی پند مادر نیوش  
به بد تیز مشتتاب و بر بد مکوش

مده از پی تاج سر را به باد  
که با تاج شاهی ز مادر نژاد

در زابل، بهمن بصورت ناشناس جهت رساندن پیام اسفندیار به رستم به شکارگاه می رود و با دیدن ابهت تهمتن با پرتاب تخته سنگی اقدام به کشتن او می کند. با ناکامی در این ترور، بهمن از پناهگاه بیرون آمده و به نزد رستم، زواره و فرامرز می

رود. با شناخت هویت بهمن، رستم از او پذیرایی مفصلی می کند و از ماموریت هولناک اسفندیار باخبر می شود و پاسخ می دهد که به تنهایی به دیدار اسفندیار خواهد رفت

نگه کرد بهمن به نخجیرگاه  
بدید ان بر پهلوان سپاه

یکی سنگ از ان کوه خارا بکند  
فروهشت از ان کوهسار بلند

بزد پاشنه سنگ بنداخت دور  
زواره برو افرین کرد و پور

چو بشنید رستم ز بهمن سخن  
پر اندیشه شد مغز مرد کهن

به پیش تو ایم کنون بی سپاه  
ز تو بشنوم هرچ فرمود شاه

رستم درچند دیدار با اسفندیار با احترام پیشنهادهای متعددی برای حل صلح امیز امور می دهد. از جمله، رستم حاضر می شود که به اتفاق اسفندیار نزد گشتاسب برود و هر حکمی که شاه بدهد بپذیرد؛ یا به اسفندیار یاری دهد که صاحب تاج و تخت که مستحق ان است بشود. اما اسفندیار نه تنها پیشنهادهای رستم را رد می نماید بلکه به او و خاندانش اهانت می کند و تنها راه حل را تسلیم یا یا نبرد می خواند

نشینیم یک با دگر شادکام  
به یاد شهنشاه گیریم جام  
به پوزش کنم نرم خشم ورا  
ببوسم سر و پای و چشم ورا  
نبیند مرا زنده با بند کس  
که روشن روانم برین ست و بس  
نشانمت بر نامور تخت عاج  
نهم بر سرت بر دل افروز تاج

تو گردن بپیچی ز فرمان شاه  
مرا تابش روز گردد سیاه  
که دستان بد گوهر از دیو زاد  
به گیتی فزون زین ندارد نژاد  
دو دستت ببندم برم نزد شاه  
بگویم که من زو ندیدم گناه  
تو امروز می خور که فردا به رزم  
بپیچی و یادت نیاید ز بزم

رستم می داند که در موقعیت ناهنجاری قرار گرفته است چون اگر ولیعهد، نور چشمی و حامی دین بهی، را بکشد موجب نکوهش ایرانیان قرار خواهد گرفت و اگر در نبرد با اسفندیار کشته شود خاندانش به هلاکت رسیده و سرزمینش ویران می شود. با این حال جهان پهلوان نمی تواند حقارت تسلیم شدن به فرمان گشتاسب را بپذیرد

که او شهریاری جوان را بکشت  
بدان کو سخن گفت با او درشت

و گر من شوم کشته بر دست اوی  
نماند ز زاولستان رنگ و بوی

گسسته شود نام دستان سام  
ز زاول نگیرد کسی نیز نام

در اولین روز نبرد، رستم در می یابد که اسفندیار رویین تن است چون عاجز از زخمی کردن اوست. در عوض رستم و رخس زخمهای متعدد از پیکان های اسفندیار می یابند. بعلت طولانی شدن نبرد، زواره نگران سلامتی رستم شده و به سپاه اسفندیار می تازد که منجر به کشته شدن پسران اسفندیار نوش اذر و مهر نوش می شود. با آگاهی از این رویداد، اسفندیار رستم و رخس را تا سرحد مرگ مجروح می کند. عاقبت رستم از اسفندیار به بهانه تاریکی امان می طلبد تا روز بعد به نبرد ادامه دهند

همی تاخت بر گردش اسفندیار  
نیامد برو تیر رستم بکار

دو پور تو نوش اذر و مهرنوش  
به زاری به سگزی سپردند هوش

به بالا ز رستم همی رفت خون  
بشد سست و لرزان که بیستون

چنین گفت رستم که بیگاه گشت  
ز رزم و ز بد دست کوتاه گشت

برای بهبود رستم و رخس و یافتن چاره در این نبرد نابرابر، زال با افروختن آتش سیمرغ را فرا می خواند. سیمرغ زخمهای رستم و رخس را مداوا می کند و راهکار کشتن اسفندیار را به رستم می آموزد و به او یاری می دهد که گزی دو سر را برای نشانندن به چشمهای اسفندیار بیابد. سیمرغ به رستم متذکر می شود که مرگ اسفندیار موجب ناکامی و خاندانش خواهد شد

بدو گفت سیمرغ شاهها چه بود  
که امد ازین سان نیازت به دود

تن رستم شیردل خسته شد  
ز تیمار او جان من بسته شد

همان رخس گوپی که بی جان شده ست  
ز پیکان تنش زار و پیچان شده ست

یکی پر من تر گردان به شیر  
بمال اندران خستگی های تیر

به زه کن کمان را و این چوب گز  
بدین گونه پرورده در اب رزم

که هر کس که او خون اسفندیار  
بریزد ورا بشکرد روزگار

در دومین روز نبرد، رستم از اسفندیار می خواهد که به پیشنهادهای او ارج نهد و از ادامه نبرد منصرف شود اما اسفندیار مصمم به نابودی تهمتن است. بناچار رستم ان گز دو سر را به کمان می کشد و انرا در چشمان اسفندیار می نشاند و او را از اسب بزیر می افکند

من امروز نز بهر جنگ امدم  
پی پوزش و نام و ننگ امدم

مکن نام من زشت و جان تو خوار  
که جز بد نیاید ازین کارزار

به رستم چنین گفت اسفندیار  
که تا چند گویی سخن نابکار

بزد تیر بر چشم اسفندیار  
سیه شد جهان پیش ان نامدار

هم انکه برفت از تنش جان پاک  
تنش خسته افکنده بر تیره خاک

براستی هدف اسفندیار برای به بند کشیدن رستم چه بود؟ آیا هدفش رسیدن به تاج و تخت و جانشینی پدر بود؟ آیا او نمی دانست که تهمتن تاج بخش به هیچ بهایی حاضر به اسارت و حقارت نمی شود؟ چرا اسفندیار به پند مادر که او را از جنگ با رستم برحذر داشت گوش نکرد؟

اگر هدف اسفندیار رسیدن به تاج و تخت بود چرا پیشنهاد رستم را برای کمک به برکناری گشتاسب رد کرد؟ چرا اسفندیار پیشنهاد رستم را که به همراه او نزد گشتاسب برود را نپذیرفت؟ چرا اسفندیار به رستم بی احترامی کرد و زال را فرومایه خواند؟ چرا اسفندیار پیشنهاد مکرر رستم را برای صلح و اشتی رد کرد؟ این همه اصرار او جهت در بند کشیدن رستم برای چه بود؟ راستی هدف اسفندیار در مقابله با رستم چه بود؟ همه اینها ها پرسش هایی است که فردوسی جوابشان را به خواننده این حماسه غمناک واگذار کرده است

گویند برای اینکه بهترین همه دوران شناخته شوی باید بهترین های زمان خود را شکست دهی. از این رو هدف اسفندیار (فاتح هفت خوان دومین) برای جنگ با رستم (فاتح هفت خوان اولین) این بود که با کشتن او خود را ابر پهلوان دوران و پادشاهی شکست ناپذیر به جهانیان بشناسد. او از نیرنگ پدر آگاهی داشت و بخوبی می دانست که رستم تن به اسارت و حقارت نمی دهد. او با رد کردن تمام پیشنهاد های رستم اصرار به نبرد می کرد. اعتماد اسفندیار برای شکست رستم در روپین تنی و جوانی اش بود. اما تدبیر زال و درمان و رازگشایی سیمرغ منجر به ناکامی اسفندیار شد و مهارت رستم در نشاندن ان گز دوسر به چشمان اسفندیار موجب مرگ او. براستی بزرگترین دشمن اسفندیار بلند پروازی او برای کسب پادشاهی و خودخواهی بیکرانیش برای اسارت رستم بود. اسفندیار با نبودنش ایرانیان را به سوگ خود نشاند. عاقبت در لحظه مرگ بود که به نیرنگ پدر برای نابودی خود اقرار کرد و بهمین را برای آموزش و پرورش به رستم سپرد

ای رویین تن  
مخور فریب پدر  
بشنو پند مادر  
مرو به جنگ پیلتن  
برو به جنگ غرور خویش  
این نزدیکترین دشمن